

ملک خورشید و معشوق بنارس

* حسن ذوالفقاری

دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی گستره‌ای وسیع دارند. این منظومه‌ها بسط یافته شعر غنایی و گسترش یافته غزل عاشقانه در قالب داستان و روایتی عینی و تفصیلی است. این داستان‌ها جز خواستگاه ایرانی، برخی ریشه در ادب ملل و اقوامی چون سامی، یونانی و هندی دارند. داستان «ملک خورشید و معشوق بنارس» که منظومه‌ای چاپ نشده است، سرگذشت عشق عقیف و پاک جوانی ایرانی و اهل اصفهان و ساکن بنارس به نام ملک خورشید به دختر شاه بنارس است که سرانجام به مرگ عاشق و معشوق و غرق آن‌ها در دریا ختم می‌شود. سراینده داستان ملا محمد خطای شوشتری است و گمان می‌رود شاعری با تخلص «خطا» باشد. در این مقاله، ضمن گزارش داستان و معرفی آن، به نقد و تحلیل عناصر و بن‌مایه‌های داستانی می‌پردازیم و با نظایر و نظیره‌های آن مقایسه می‌کنیم. هدف نویسنده، معرفی یکی از داستان‌های غنایی شبه قاره و میزان تأثیرپذیری سراینده‌گان شبه قاره از عناصر و بن‌مایه‌های داستان‌های ایرانی و آمیختن آن‌ها با عناصر هندی است. همچنین قصد داریم فارغ از شهرت یا عدم شهرت داستان، عناصر داستانی جدید را بر نمونه‌ای از داستان‌های کهن منطبق کرده، نشان دهیم که به رغم نظر کسانی که این انطباق را ناممکن می‌دانند، این انطباق ممکن و شدنی است. تنها تفاوت در نوع بن‌مایه‌های جدید و قدیم است. کلیدواژه‌ها: منظومه عاشقانه، ادبیات داستانی، معشوق بنارس، بن‌مایه‌ها، عناصر داستان، ملا محمد خطای شوشتری.

Malek Khorshid and the Lover of Banaras

Hasan Zoalfaghari, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature
Faculty of Letters and Human Sciences, Tarbiat Modares University

Abstract

Romantic ballads of Persian literature have extensive spectrum. These romantic ballads are amplified forms of lyric poetry and extended form of romantic lyric in the form of story and concrete and detailed narration. These stories, except for Iranian origin, are originated from the literature of nations like Semitic, Hellenic and Indian. The story of Malek Khorshid and the Lover of Banaras which is a graphetic ballad, is the history of platonic love of Iranian youth, from Isfahan, living in Banaras's, whose name was Malek Khorshid to the king of Banaras's daughter that finally led to the death of lovers and their drowning in the sea. The poet of the story is unknown and supposed to be a poet whose penname is "Khata". In this essay we will interpret and introduce the story as well as criticize and analyze the story elements and leitmotif and compare it with its examples. The aim of writer is to introduce one of the lyric stories of subcontinent and show the extention which poets of subcontinent were impressed by elements and leitmotif of Iranian stories and mixing them with Indian elements. We also want to see, whether the story is known or not, to conform to the new story elements with an example of archaic stories and show that in spite of those who say this adaptation is impossible, this adaptation is possible. The only difference is in the kind of new and old leitmotifs.

Keywords: Romantic ballad, Fiction, Lover of Banaras, Leitmotifs, Elements of story.

* دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تربیت مدرس، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

1. منظومه‌های عاشقانه

داستان‌های عاشقانه از جمله موضوعات و مضامین ادب غنایی فارسی است که تعداد زیادی از شاعران فارسی‌زبان به آن‌ها رغبت نشان داده‌اند. بی‌شک این گرایش و توجه، به دلیل جاذبه و کشش این‌گونه داستان‌هاست. تجلی عمده داستان‌های عاشقانه بیشتر در قالب مثنوی است و به دلیل ساختار این منظومه‌ها، همه انواع ادبی چون مدح، پند، هجو، وصف، مناجات و... را در خود جمع کرده است.

منظومه‌های عاشقانه، بسط‌یافته شعر غنایی است. در غزل مفهوم عشق به اشارتی بیان می‌شود؛ اما در منظومه عاشقانه همان مضمون باز و گسترده شده، در قالب داستانی کمال می‌یابد. آنچه در غزل انتزاعی و حکمی است، در منظومه عاشقانه صورت عینی و تفصیلی به خود می‌گیرد (بورگل 1374: 19).

منشأ این‌گونه داستان‌ها به‌طور دقیق بر ما معلوم نیست، اما داستان‌سرایی در ایران پیش از اسلام وجود داشته و یکی از درون‌مایه‌های مهم این داستان‌ها عشق بوده است. نمونه‌های آن، روایت‌هایی از داستان بیژن و منیژه و زال و رودابه است که فردوسی آن‌ها را بازآفرینی کرده است؛ نیز ویس و رامین که منشایی پارسی دارد و با برداشت‌هایی در دوره اسلامی به نظم کشیده شده است، اما پس از اسلام داستان‌های عشقی عربی چون ورقه و گلشاه و لیلی و مجنون را شاعران فارسی‌زبان از اصل روایت‌های کوتاه عربی آن گرفته و بازآفرینی کرده؛ و در قالبی کاملاً متفاوت و هنرمندانه عرضه داشته‌اند. قرآن نیز با داستان‌هایی چون یوسف و زلیخا و سلیمان و بلقیس، الهام‌بخش شاعران فارسی‌زبان در خلق این‌گونه داستان‌ها بوده است. جز منابع عربی و اسلامی، از طریق ترجمه و آشنایی با سنت‌های یونانی برخی از داستان‌ها چون سلامان و ابسال و وامق و عذرا نیز بازآفرینی و به نظم کشیده شد. همچنین با گسترش زبان فارسی در شبه‌قاره هند و آشنایی ایرانیان با داستان‌های عشقی هند، برخی از داستان‌های هندی نیز به فارسی منظوم گردید. در مجموع از حیث منشأ، داستان‌های عاشقانه چهار دسته‌اند:

- الف) ایرانی: خسرو و شیرین، ویس و رامین؛
- ب) سامی: ورقه و گلشاه، لیلی و مجنون؛
- پ) هندی: هیرو رانجه‌ها، نل و دمن؛
- ت) یونانی: وامق و عذرا، سلامان و ابسال.

برخی از داستان‌های عاشقانه ایرانی از جنبه‌های ادبی بالایی برخوردار هستند؛ مثل: خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا؛ و برخی برگرفته از داستان‌های شفاهی و عامیانه است که ارزش هنری خود را دارند؛ مثل: حیدر بیک و صنوبر، فلکنان‌نامه، بهرام و گلندام. برخی داستان‌های عاشقانه براساس حادثه‌ای تاریخی و کاملاً واقعی شکل گرفته‌اند؛ مثل: واله و سلطان.

از مقایسه داستان‌های عشقی عربی با فارسی درمی‌یابیم که داستان‌های فارسی دارای شکوه و عظمتی خاص است. داستان تنها بیان یک ماجرای عاشقانه نیست؛ بلکه بیان عواطف انسانی، مسائل روانی و درونی و نشان‌دهنده هنرهای کلامی و در نهایت ایجاد روح التذاذ ادبی است.

داستان‌های عاشقانه فارسی اغلب به دلیل روح حماسه و حماسه‌سرایی و پیشینه بسیار کهن آن در ایران با این نوع ادبی درمی‌آمیزد و بزم و رزم در کنار هم شکل می‌گیرد. حتی در داستان‌های رزمی نیز بارقه‌های عشق به خوبی مشاهده می‌شود. توکد رستم حاصل یک ماجرای عشقی است؛ عشق رودابه به زال. اما عشق در این نوع داستان‌ها، هدفی عالی‌تر را دنبال می‌کند. عشق‌های حماسی آثار و نتایج بزرگی برای مردم به ارمغان می‌آورد عشق‌های حماسی همچنین مایه‌های اصلی داستان‌های عاشقانه چون هجران، فراق، وفاداری، وسوسه، عشق، حسد و گاه وصل را نیز دربردارد.

در سیر تکوین داستان عاشقانه پس از ورقه و گلشاه عبّوقی عنصری با سه منظومه و امق و عذرا، خنگ بت و سرخ بت و شادبهر و عین‌الحیات قرار می‌گیرد که جز بخشی باز یافته از وامق و عذرا، از بقیه اطلاعاتی نداریم. پس از آن ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی است که اولین داستان بلند عاشقانه است که ارزش‌های ادبی و هنری والایی دارد.

نظامی گنجوی با داستان‌های عاشقانه خود (خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر) یک قرن بعد از فخرالدین اسعد، مکتبی را بنا نهاد که ادبیات عاشقانه را به مرز بلوغ رساند (دوبروین 1384: 37) و پیروان بسیاری یافت؛ از جمله امیر خسرو دهلوی، جامی و مکتبی شیرازی. از میان پیروان نظامی امیر خسرو دهلوی با ابتکار در آفرینش داستان‌های خود، بسیاری از شاعران هندی از جمله فیضی دکنی را تحت تأثیر قرار داد.

اوج داستان عاشقانه، قرن نهم تا دوازدهم است. در قرن نهم منظومه‌هایی چون سلمان و ابسال جامی، حسن و دل فتاحی نیشابوری، شمس و قمر خواجه مسعود قمی نوعی خاص از داستان‌های عاشقانه را با عنوان داستان‌های عاشقانه رمزی، تمثیلی و استعاری بنیان نهادند.

در قرن دهم به لحاظ کمی تعداد منظومه‌ها و نظیره‌ها به‌طور چشمگیری افزایش می‌یابد (ذوالفقاری 1375: 86). در کنار داستان‌هایی که علی‌رغم تنوع نام‌ها، اسامی، ماجراها و اشتراکات بسیار فراوان در بُن‌مایه‌ها دارند، برخی تفنن‌ها و گونه‌های حاشیه‌ای نیز چون منظومه‌های «سوز و گداز»، «راز و نیاز»، «قضا و قدر» و «سراپا نامه» با مضامین عاشقانه نیز شکل می‌گیرد.

به‌طور کلی منظومه‌های پس از نظامی، یا تقلیدی از نظامی است یا متأثر از داستان‌های ایرانی، یا برگرفته از داستان‌های قرآنی که هیچ‌گاه به پای منظومه‌های نظامی نمی‌رسند. از دوره بازگشت به بعد منظومه‌های عاشقانه رو به افول می‌نهد و با شکل‌گیری ادبیات دوران جدید داستان‌های منظوم عاشقانه جای خود را به رمان‌های تاریخی و داستان کوتاه و رمان اجتماعی می‌دهند.

در تمامی این داستان‌ها خصایص و بُن‌مایه‌های مشترکی می‌توان یافت؛ از جمله تولد عشاق که با معجزه یا سختی همراه است؛ سختی‌ها و خطرهای بر سر راه رسیدن عشق به معشوق، خواب دیدن و حل مشکلات و آغاز عشق در خواب، حالت رزمی و جنگی گرفتن داستان هنگام دفاع عشق از کشور معشوق یا جنگ با خانواده معشوق، موجودات و دشمنان سر راه، بیماری عشق و درمان‌ناپذیری آن و دیوانگی و جنون عشق و سر به بیابان نهادن را و انس با وحشیان و سکونت در غار، وجود موانع فراوان بر سر راه معشوق چون موانع طبیعی، دینی و فرهنگی، خانوادگی و طبقاتی، به هم‌ریختگی و نامشخص بودن زمان و مکان، وجود واسطه، نیروی کمکی، خوارق عادات، اتفاق، آغاز و پایان مشابه داستان‌ها چون مرگ در ناکامی و ناجوانمردانه کشته شدن، دسیسه، خودسوزی، خودکشی عشاق، عشق‌های حاشیه‌ای، آزمایش، سفر، رقیب، همراه، داستان‌های میان پیوندی، عشق‌های مثلث و حاشیه‌ای، نامه‌نگاری، دیدار پنهانی، غزل‌گویی، شکار، مرگ هم‌زمان عشق و معشوق و ... (ذوالفقاری 1374: 12 به بعد).

عاشق و معشوق بیشتر دو انسان (مذکر و مؤنث) هستند. در تعداد اندکی از داستان‌ها عشاق مذکرند؛ مثل سام و بهرام، محمود و ایاز، یا شاه و درویش. گاه دو طرف غیرانسان هستند مثل سرو و تدر و گل و بلبل که یکی حیوان و دیگری رستنی است. شاعران در انتخاب عشاق نیز ذوق به خرج داده، جز رعایت تناسب و آهنگ، به لطافت معنی نیز توجه داشته‌اند؛ مانند مهر و وفا هر دو اسم معنی و شمس و قمر که از اسامی فلکی است.

این طرفین در هر حال زیبا، دور از دسترس، پاکدامن، وفادار، نیک‌منش، خردمند، اهل بزم و رزم هستند که گاه جنس مذکر در اظهار عشق مقدم است؛ مثل: خسرو، فرهاد، وامق؛ و گاه جنس مؤنث؛ مثل: رابعه، ویس و گلندام.

در اغلب داستان‌ها، عشق دوسویه و مساوی است؛ به همان اندازه که عاشق درد هجر می‌کشد و فراق را تحمل می‌کند، معشوق نیز چنین است و کمتر اتفاق می‌افتد که مثل سودابه یا زلیخا، عشق آن‌ها یک‌سویه باشد. جریان عشق میان عشاق تا پای جان است مگر در داستان‌هایی مانند رستم و سهراب که عشق سهراب به گردآفرید آنی، نافرجام و فرعی است (نوشه 1380: 947).

عشاق معمولاً به لحاظ طبقه اجتماعی هم‌سطح و بیشتر از میان شاهزادگان، وزیران، امیران و بزرگان هستند. در برخی موارد چون عشق فرهاد به شیرین، عاشق از طبقه‌ای دیگر است. داستان‌هایی هم که عشاق در آن‌ها از طبقات عادی هستند، مثل سعد و همایون اندک است. گاه نیز دو طبقه مخالف مثل شاه و درویش به‌عنوان عاشق و معشوق انتخاب می‌شوند. معشوقان بیشتر از سرزمین‌های دور و نقاط دیگر چون چین، روم، یمن و هند انتخاب می‌شوند. در این صورت عاشق برای دیدار معشوق باید راهی دراز را طی کند.

2. داستان‌های عاشقانه در شبه قاره

شبه‌قاره بزرگ هند، همواره خاستگاه بسیاری از افسانه‌های رایج و قصه‌ها بوده و داستان نقش مهمی در آموزش و پرورش مردم هند داشته است. از طرفی این شبه قاره گسترده، خاستگاه ادیان بزرگی چون بودایی، هندویی و فرقه جین است که اغلب کتب دینی آنان را داستان و حکایت تشکیل می‌دهد.

یکی از موضوعات داستانی رایج در این شبه قاره، داستان‌های عاشقانه است که جز محتوای برخی داستان‌ها که تأثیر آیین‌های هندی را در آن می‌توان به خوبی مشاهده کرد، بیانگر تأثیر عمیق ادب فارسی و فرهنگ غنی آن در این داستان‌ها و منظومه‌ها است. شاعران هندی در کنار زبان محلی و رایج خود، عموماً به فارسی نیز شعری گفته‌اند؛ یا منظومه‌ای سروده‌اند که با مراجعه به فهرست مشترک نسخه‌های خطی منزوی، فارسی‌نویسی در شبه‌قاره مشخص می‌شود.

این تأثیر عمیق، به دلیل نفوذ نهصدساله زبان و ادب فارسی در این شبه‌قاره پرجمعیت و بزرگ است. مردمان این شبه‌قاره همواره به زبان فارسی به‌عنوان زبانی مقدس و زبان علم و

اندیشه می‌نگریسته‌اند و آن را بر زبان رایج خود ترجیح می‌داده‌اند؛ چنان‌که اقبال لاهوری می‌سراید:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرزِ گفتار دری شیرین‌تر است
فارسی از رفعت اندیشه‌شاهم در خورد با فکرت و اندیشه‌شاهم

در میان انبوه شاعران منظومه‌سرا، امیرخسرو دهلوی (725ق) نقش برجسته و بارزشی دارد. وی از شاعران پرآوازه‌ای است که به تقلید از نظامی به نظیره‌گویی و خمسه‌سرایی پرداخت. امیرخسرو جز «شیرین و خسرو» و «مجنون و لیلی» و «هشت‌بهشت»، داستان محلی «دولرانی و خضرخان» را نیز منظوم کرد و کوشید رنگی بومی و محلی به این داستان ببخشد. امیرحسن سنجری دهلوی (738ق) داستان عشق دختر و پری را می‌نویسد که به‌رسم هندوان خود را می‌سوزانند. مسعودیگ چشتی بخارایی (836ق) نیز یوسف و زلیخا را به نظم می‌کشد. جمالی دهلوی (942ق) مهر و ماه را به پیروی مهر و مشتری عصار تبریزی می‌سراید. همچنین ده‌ها داستان عاشقانه دیگر در این محیط رؤیایی و خیال‌انگیز و عشق‌پرور شکل می‌گیرد. منظومه‌هایی مثل «زیبا و نگار»، «هیر و رانجه‌ها»، «نل و دمن»، «سیسی و پنون»، «کامروپ و کاملتا»، «سوهنی و صهیوال» یا «ارژنگ عشق»، «شاهد و عزیز» با نام نیرنگ عشق، «مدهو مالت و منوهر»، «هنس و جواهر»، «میرزا و صاحبه» و ده‌ها منظومه دیگر (عرفانی 1340: 15). این منظومه‌ها بیرون از تقلیده‌های فراوانی است که از منظومه‌های ایرانی چون خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا و مانند این‌ها به‌عمل آمده است. برخی از داستان‌های هندی زاینده تخیل شاعران است یا ریشه در تاریخ کهن آن کشور دارد و برخی نیز جنبه واقعی و تاریخی دارد؛ مثل «واله و سلطان».

در کتاب داستان سرایی فارسی در شبه قاره (صدیقی 1377: 53-272) بخشی از این منظومه‌ها معرفی شده‌اند.

داستان عاشق و معشوق بنارس نیز از جمله داستان‌های هندی است که به‌نظر می‌رسد ریشه‌ای تاریخی و واقعی داشته باشد، یا به واسطه داستانی مشابه ساخته شده باشد؛ چراکه عاشق جوانی اصفهانی است که مقیم بنارس است.

3. معرفی منظومه

داستان معشوق بنارس یا عاشق و معشوق یا ملک خورشید و دختر شاه بنارس سروده ملامحمد خطای شوشتری، سرگذشت عشق عفیف و پاک جوانی ایرانی، اهل اصفهان و

ساکن بنارس به نام ملک خورشید است که عاشق دختر شاه بنارس می‌شود. عشاق در این منظومه نامی ندارند و همه‌جا به نام عاشق و معشوق خوانده می‌شوند. سرانجام داستان نیز مرگ عشاق و غرق شدن آن‌ها در دریاست.

منظومه شامل 1250 بیت و در بحر هزج، به وزن خسرو و شیرین نظامی سروده شده است. منظومه با این بیت آغاز می‌شود:

الهی تشنهٔ بحر وصالم
به دریا ده، چو سیلاب اتصالم
و چنین خاتمه می‌یابد:

اثر ده ناله و فریاد ما را
مکن غافل ز ما صیاد ما را

این منظومه تاکنون چاپ نشده و دو نسخهٔ خطی آن مربوط کتابخانهٔ ملی ملک به شمارهٔ 4313 به تاریخ 1298ق و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره 1/5482 پ 64/1 است. عنوان منظومه در نسخه دانشگاه «داستان معشوق بنارس» و در نسخه ملک «حکایت عاشق و معشوق» است. ابیاتی که از این پس نقل می‌گردد از نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک است.

منظومه در بحر هزج و به وزن خسرو و شیرین نظامی سروده شده است که با این ابیات آغاز می‌شود:

الهی تشنهٔ بحر وصالم ز عشق آتش زن این خاکی بدن را به خاکم ده ز بحر آتش عشق که شاید از هوای عشق پاکم دلی در سینه ده کز عشق سرکش دلی از آتش عشق آب خورده هوای خاکبازی بردم از کار مده چون خاک از باد اضطرابم هوای عشق چون سازد هلاکم که خیزم در هوای آب کوثر ز آتش خاک من چون باد بگداز	به دریا همچو سیلاب اتصالم بکن پاک از وجود خاک، تن را چو موج آب اندر تابش عشق گل آتش دمد از آب و خاکم بود آب و هوای خاکش آتش که بس دل این هوا در خاک برده چو شمعم آبرو ز آتش نگهدار ز آتش ده به رنگ شمع آبم در آتشیخانه گردان آب و خاکم چو آتش سرخ رو از خاک محشر در آب کوثرم بی‌پرسش انداز برگ 2 بیت 1-7
---	---

نسخه کتابخانه ملک بیت آغازین را دارد، اما نسخه دانشگاه جز مناجات دارای نعت، معراج، مدح امیرالمؤمنین و مدح ممدوح است که از این ممدوح نامی نمی‌برد و او را چنین می‌ستاید:

ز خلقش دستیار حکم تقدیر ستم در طره عدلش به زنجیر
فلک حشمت سرایش را حصاری ز خدامش مه نو کفش داری

شاعر علت نظم را آن می‌داند که وقتی اندوه درونی بر وی غلبه می‌کند، دوست امینی معصوم نام وی را تسکین می‌دهد و توصیه می‌کند منظومه‌ای عاشقانه بسراید و شاعر تصمیم می‌گیرد با این کار:

بدین افسردگی آتش فروزم بر آنم کآب و آتش را بسوزم

شاعر این منظومه در فهرست‌های خطی ناشناخته است. در فهرست کتابخانه ملک، فهرست نگار حدس زده است منظومه از آن خواجه حسن دهلوی (650 - 738) باشد که این انتساب خطاست. آنچه موجب این خطا شده آن است که خواجه حسن مثنوی کوتاهی با نام «عشق‌نامه» در بحر هزج دارد و موضوع آن عشق جوانی هندو به دختری از هم‌کیشان اوست که پس از مرگ دختر، جوان نیز به رسم سنی هندوان خود را در آتش می‌سوزاند. شباهت صوری و روایی داستان با منظومه عشق‌نامه موجب اشتباه فهرست‌نگار شده است؛ حال آن‌که وزن، تعداد ابیات، زبان و شیوه سخن کاملاً نشان می‌دهد، این دو منظومه یکی نیستند. سراینده منظومه به قرینه تخلص‌هایی که در چند جای مثنوی دیده می‌شود شخصی به نام «خطا» است:

خدایا یا نبی الله خدا را ثواب محض کن عین «خطا» را
گنه را بی‌ثنایی عفو تن خواه «خطا» را یک جهان جرم است همراه
«خطا» دامن زاشکت شد نم‌کزار قیامت را نمک بر زخم مگذار

در میان شاعران، دو تن با تخلص «خطا» دیده می‌شوند؛ یکی ملا محمد خطای شوشتری (زنده 1216) و دیگری خطایی گجراتی است. با مطالعه در زندگی این دو معلوم شد شاعر این منظومه خطایی شوشتری است؛ زیرا در میان آثار وی از منظومه‌ای با عنوان حکایت عاشق و معشوق یا بحر وصال یاد می‌شود.

نام منظومه بنا بر نسخه خطی آستان قدس (4314) حکایت عاشق و معشوق است اما در نسخه دانشگاه تهران (5482/1) به نام معشوق بنارس و با عنوان «آغاز داستان حضرت نشان معشوق بنارس و کیفیت احوال و بیان حال آن» ضبط شده است. عارف نوشاهی به

نقل از زندگی نامه مؤلف مندرج در کتاب جام جهان‌نمای وی نام مثنوی را بحر وصال می‌داند که این عنوان در اولین بیت مثنوی نیز دیده می‌شود:

الهی تشنه بحر وصالم به دریا ده چو سیلاب اتصالم

آیا این مثنوی واقعاً سه نام داشته یا کاتبان این نام‌ها را انتخاب کرده‌اند؟ به هر حال قرینه‌ای که نشان دهد شاعر به نام اصلی مثنوی خود در خلال اشعارش در آغاز یا پایان مثنوی اشاره کند، در دست نیست.

سراینده‌های دیگر با نام میرزا محمدخان بن موسی بیگ نصیبی کرمانشاهی¹ (1261) منظومه‌ای با نام بحر وصال سروده که عشق چندرانی، دختر شاه بنارس را با ملک خورشید، جوان ایرانی به نظم کشیده است. داستان از هر جهت حتی نام منظومه، نام عاشق، و محتوا یکی است. نصیبی مثنوی خود را به سال 1237 در کلهنو به پایان برد. تعداد ابیات آن 1546 بیت است که با این بیت آغاز می‌شود:

به نام آن که اشیا زنده اوست علی با آن مراتب بنده اوست

دو نسخه خطی آن در کتابخانه پادشاهان اوده (ص 510) و کتابخانه عمومی صولت، رضا رامپور، به شماره 4356 نگاهداری می‌شود. دکتر امیرحسن عابدی (1965) در مجله معاصر این مثنوی را معرفی کرده است.

این داستان بر حسب معمول شعرای مثنوی‌گو، بعد از حمد و نعت و بیان معراج و ساقی‌نامه آغاز می‌گردد. شاعر داستان را چنین بیان می‌کند که «چندرانی» دختر پادشاه بنارس در حسن و زیبایی یکتای روزگار بود. شاعر، حسن و زیبایی «چندرانی» را چنین توصیف می‌کند:

فلک را مهر و چندا بود نامش ز شیرین بود شیرین تر کلامش

خم و چین حلقه حلقه دام کرده صباح عاشقان را شام کرده

داستان چنین است که چندا برحسب معمول هر روز صبح برای آب تنی به رود «گنگا» می‌رود. روزی ملک خورشید، جوان ایرانی که تازه از ایران آمده است، چندا را می‌بیند و دل‌باخته‌اش می‌گردد. دوستان ملک خورشید با هدایای گرانبها برای خواستگاری نزد پادشاه می‌روند. شاه با این پیوند موافقت نمی‌کند. ولیکن ملک خورشید حاضر نمی‌شود از او دست بردارد. پس برای دیدار محبوب در کوچه جانانه، خانه کوچکی اجاره می‌کند. پادشاه از این جریان خشمگین می‌شود و زنی حيله‌باز را با خبر غرق شدن چندا پیش ملک خورشید می‌فرستد ملک خورشید با شنیدن این خبر خود را به امواج رودخانه «گنگا» می‌سپرد و دست از جان می‌شوید. یاران ملک خورشید، از این فاجعه جان‌گداز سه روز لباس سیاه می‌پوشند:

به آیین عزاداری ایران سه روز اندر عزا بودند یاران
چندا با شنیدن این ماجرا خود را به دریا می‌افکند و جان می‌دهد. سرانجام جسد هر دو را بعد
از سه روز از رودخانه بیرون می‌آورند. درحالی‌که در آغوش یکدیگرند و هرچه می‌کوشند
نمی‌توانند آنان را از هم جدا کنند، ناچار جسدشان را همان طور دفن می‌کنند و مزارشان
اکنون زیارتگاه هندوان و مسلمانان است:

هنوز آن بقعه را آثار باقی است به عالم نام هر یک یار باقی است
هوای روزه‌اش آتش مجاز است درو نرگس سراپا چشم ناز است

باتوجه به تاریخ سرودن این مثنوی (1273) و تاریخ سرودن معشوق بنارس که حدود سال‌های
1194 به بعد و در بوشهر است، به نظر می‌رسد مثنوی ملاحظاً هم زمان یا اندکی پیشتر سروده
شده باشد. این همزمانی سرودن منظومه کار را برای تشخیص تقدم یکی بر دیگری دشوار
می‌سازد. در هر دو منظومه نیز اشاره‌ای به مثنوی دیگری نمی‌شود. اما باید توجه داشت که
سرودن منظومه‌های خصوصاً عاشقانه هم نام، هم موضوع و تکرار آثار ادبی در سبک هندی و
محیط ادبی هندوستان امری رایج بوده است. مطالعه در کتاب «داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره
در دوره تیموریان» و «داستان‌های عشقی پاکستان» این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد.
شاعر از سرایندگان نام‌آور روزگار خود بوده است که تحت‌تأثیر شیوه هندی سعی در
مضمون‌سازی و مضمون‌آفرینی دارد. تأثیر زبان عامه در اثر مشخص است و گاه لغزش‌های
زبانی و وزنی دیده می‌شود. توصیف، جزء اصلی داستان‌های عاشقانه است که معمولاً شاعران
منظومه‌پرداز در این عرصه، عرض اندام می‌کنند.

در وصف دختر شاه بنارس می‌خوانیم:

تغافل شوخی چشم سیاهش
غبار سرمه‌اش از چشم پُر فن
خم زلفش کمند گردن حور
اجل را تیغ در مشت از نگاهش
جهان را کرده چشم بخت روشن
قیامت را به سر از قامتش شور...
برگ 2 بیت 12-15

و یا در وصف ملک‌خورشید:

رخش خورشید بزم تیره‌روزان
به رویش محو چشم حیرت دل
زلیخا بر رخس چشم ار گشادی
چراغ چشم عالم زان فروزان
در آن آینه پیدا صورت دل
به یوسف میل یوسف باز دادی...
برگ 5 بیت 42-44

همچنین است در وصف رود بنارس، طلوع خورشید، شب و ...
 برخی از اصطلاحات و ترکیبات منظومه عبارتند از:
 دم‌سردی:

به این گل دست تأثیری گشوده	هوا البته دم سردی نموده
	لب فرمان و دست دل:
به نرمی خاست و بار عامشان داد	لب فرمان چو دست دل بنگشاد
	آشخانه حرس:
شد آتشیخانه‌های حرس خاموش	ز بس زد آب گوهر در زمین جوش
	رنگ ادب:
ثنایی را به گلبرگ تر آمیخت	یکی برگ گلش رنگ ادب ریخت
	پای تفقد، کف رحمت:
غضب را در کف رحمت عنان بود	ولی پای تفقد در میان بود
	پیراهن قباکردن:
چو گل خندید، پیراهن قبا کرد	به دخت خویش ز استیلای این درد
	چارسوی عشق خون‌خوار:
شده حسن نظر را گرم بازار	اگر در چارسوی عشق خون‌خوار
	شکست شیشه رنگ:
شکست شیشه رنگت خبر داد	به من چون طاقت از پا درافتاد
	آب تیغ‌ناز:
بپرس از غمزه‌های جان‌گدازت	گلوسوز است آب تیغ نازت
	باغ دیدار:
بگو چندان که خواهش توشه بردار	کنون نظاره را از باغ دیدار
	گوش انتظار:
صدای ناله از نی‌بست یارش	نیامد چون به گوش انتظارش
	تصاویر تشبیهی و استعاری و کنایی:
به خود چون موی آتش دیده پیچید	چو عاشق در مقابل آتشی دید
مرا شب تا سحر این شیوه بودست	به زیر سر نهادن چون بود دست
چو غوره کشمشی کز تاک ریزد	به اشکم کز مژه بر خاک ریزد
دل‌م چون جعبه سوزن گران است	ز بس خار غم در گل نهادن است

شد از بس رنگش از رو کرد پرواز * * * رخس صورت‌نمای معنی راز
 خردمندان دورویه صف کشیدند * * * چون مژگان پیش چشمش آرمیدند
 شاعر براعت استهلال‌هایی که در ابتدای هر عنوان داستانی متناسب با حادثه پیش‌رو
 می‌آورد قابل توجه است؛ مثلاً وقتی که عاشق خود را به دریا می‌افکند، شاعر صبح را چنین
 توصیف می‌کند:

سرشک افشانی چرخ مکوکب جهان را چشم شست از سرمه شب
 هوا را چون به شب آن سرمه‌گون گرد ز مشرق صبح محشر سر برآورد
 برگ 25 بیت 472-474

که دلالت بر حادثه‌ای غمبار دارد.

و یا در آغاز بندی که دختر شاه از مرگ ملک خورشید آگاه می‌گردد، صبح این‌گونه
 توصیف می‌شود:

بر اشکش شور محشر بس که زد جوش برآمد صبح از مشرق کفن‌پوش
 فلک دم سرد شد از مشک بیزی هوا سرگرم از کافور ریزی
 برگ 34 بیت 672-674

اشک، شور، محشر، جوش، کفن‌پوش، دم‌سردی، کافور همگی قرآینی هستند که خبر از
 حادثه‌ای ناگوار می‌دهند.

بسامد واژگان آتش، دل، چشم و ترکیبات آن در مجموعه مثنوی زیاد است؛ به خصوص
 از «دل» چنان‌که از مجموع 22 بیت که به طور تصادفی از مثنوی گزینش شده، سیزده بار
 دل و ترکیبات آن دیده می‌شود.

بخش مهمی از مثنوی را سوگندهای عشاق تشکیل می‌دهد؛ برای نمونه سوگندنامه دختر
 شاه بنارس:

به آن ضعفی که مجنون را زتن کاست ز میل قامت لیلی عصا خاست
 به آن چاکی که بودش در گریبان به آن وحشت که بودش در بیابان
 به خاری کز توام در دل خلیده به این خونی که می‌بارم ز دیده
 برگ 11 بیت 171-173

4. سراینده

ملا محمد خطای شوشتری فرزند محمد صادق در شوال 1175 متولد و پس از سال 1222
 درگذشت. وی در سال 1178 با پدر و مادر از شوشتر به کربلا هجرت کرد و در پانزده سالگی

با مرگ والدین به بهبهان رفت و به دلیل بستگی سببی، پسر خوانده محمدجعفرخان قنواتی، حاکم کهگیلویه شد. او با اتمام تحصیلات در دستگاه جعفرخان به منشی‌گری پرداخت. پس از حمله به دژ جعفرخان به بوشهر رفت و ازدواج کرد و مثنوی خود را در همین شهر سرود. پس از آن به دلیل سختی زندگی به پایمردی بازرگان بوشهری به نام محمد خلیل‌خان ایلچی در بصره و در یک شرکت انگلیسی مشغول کار شد. سپس با راهنمایی سید علی کربلایی، راهی هندوستان شد و به درگاه آصف‌الدوله نواب اوده (1189-1212) راه یافت و به شغل کتابخوانی و تعزیه و روضه‌خوانی مشغول شد و تا سال 1222 در لکنه‌و به سر برد و در همانجا درگذشت. خطا شرح حال مفصل خود را در کتاب جام جهان‌نمای خویش نگاشته است.

وی شاعری مرثیه‌سرا است که صاحب تحفه‌العالم وی را چنین می‌ستاید: «نازک خیال و قصاید غرا و مراثی نیکو در مدح ائمه هدی دارد و در شعر کرده سلمان ساوجی را می‌دارد.»

از غزل‌های اوست:

تو مرا جانی و من بی‌تن بی‌جانم	قه‌هر و صلح تو یکی درد، یکی درمانم
در شبستان تو، مرا شمعی و من می‌سوزم	چون گل و ابر تو خندانی و من گریانم
مالک کشور حسنی تو و من م‌م	صدر ایران جلالی تو و من دربان‌م
تیغ بردار و بکش، شرم مکن، باک مدار	پرده‌ای نیست تو می‌دانی و من می‌دانم
مکن از بندگی خویش خطا را آزاد	دو سه روزی که گرفتار در این زندانم

خطا جز مثنوی معشوق بنارس کتاب جام‌جهان‌نما را در لکنه‌و تألیف کرد که شامل یک مقدمه و هشت میخانه و خاتمه است. محتوای کتاب جز زندگی‌نامه نویسنده، شامل مطالب متنوعی چون کانی‌شناسی، فلسفه و حکمت عقاید هندوان، مظالم وهابیان، دیوان مراثی، کیمیا و ... است. مثنوی مهر و ماه، بحرالباکا، شوشتری گفتار از دیگر آثار نویسنده است.

5. گزارش داستان

پادشاهی هندو در بنارس حکومتی بر پایه عدل برپا کرده است و در عصمت‌خانه خود، دختری در غایت زیبایی دارد؛ چنان‌که:

به آب سنگ اگر دادی لبش رنگ	دمیدی همچو لاله لعل از سنگ
لبش را گر خیال بوسه آید	شکر تا حشر از آن بیرون نماید

(برگ 4 بیت 18-19)

دختر، روزگار را به عیش و نوش می‌گذرانند بی آن که حسن و زیبایی، او را از جاده عفت دور سازد. در همان دم تازه‌جویی ایرانی و اهل اصفهان به نام ملک خورشید به بنارس می‌آید و مقیم می‌شود که:

رخش خورشید بزم تیره‌رویان چراغ چشم عالم زان فروزان
زلیخا بر رخس چشم ار گشادی به یوسف میل یوسف باز دادی
(برگ 5 بیت 42-43)

روزی ملک خورشید از گذرگاهی می‌گذرد. در همان حال دختر شاه بنارس نیز از قصر بیرون می‌آید. نگاه آن‌ها به یکدیگر می‌افتد و هر دو دل از کف می‌دهند.

نگه در چشم مستش آب گردید گهر عقد گهر را رشته ببرید
(برگ 6 بیت 5)

هر دو نهانی از این عشق یکباره، خون می‌خورند و در سوز و گدازند. دختر در پرده و جوان در جمع دوستان. دوستان ملک خورشید که حالش را زار می‌بینند هریک دلیلی می‌آورند:

یکی گفت: «از وطن یک چند دوراست کبابش زین نمک البته شور است»
یکی گفت: «ار دلش میل وطن داشت ز نرگس بر سمن کی لاله می‌کاشت؟»
(برگ 7 بیت 96 و 98)

سرانجام یکی از آن میان به راز او پی می‌برد و درمی‌یابد که او عاشق است. ملک خورشید هر روز زارتر و نحیف‌تر می‌گردد. روزی تبی جانسوز وی را به سختی می‌اندازد. از شدت عشق بر سر راه معشوق می‌نشیند. دختر بنارس که با کنیزان همراهان بیرون آمده است، ملک خورشید را می‌بیند که چون موی آتش دیده به خود می‌پیچد پس:

نهاد از سوز دل بر سینه دستی سجودی برد چون آتش پرستی
(برگ 10 بیت 145)

به معشوق می‌نگرد و پس از سکوتی و دیداری نه طولانی، گفت و گویی میان آن‌ها درمی‌گیرد. ملک خورشید می‌گوید:

تو شمعی من پر پروانه دارم که از جان سوختن پروا ندارم
تو را استاد تعلیم وفا داد وفا را بی‌وفایی بُردت از یاد
کنون داری به صد شوخی و مستی به دستی خنجر و بر سینه دستی
(برگ 10 بیت 154 و 160 و 162)

دختر بنارسی پاسخ می‌دهد:

به دل داغ غمت بسیار دارم
مرا صبر اندکست و درد بسیار
دلی چون دست آتشکار دارم
به دل دست ار نهم معذورمی‌دار
(برگ 11 بیت 172-173)

آن‌گاه قسم یاد می‌کند تا همیشه هوادار و وفادار باقی بماند. این‌گونه پیمان عشق خود را محکم می‌کنند، و روزها تنها به نظاره‌ای خرسند می‌گردند. اما حال ملک خورشید هر روز بدتر می‌شود. از دوستان کمک می‌خواهد و دوستان:

به رسم مشورت یکسو نشستند
که تا آبی بر این آتش فشانند
میان بر رشته یک عهد بستند
ز پا این شعله سرکش نشانند
(برگ 12 بیت 204-205)

پس هدایایی گرانبها مهیا می‌کنند و نزد شاه بنارس می‌روند و از شاه، دخترش را برای ملک خورشید خواستگاری می‌کنند و حال او را می‌گویند:

مسلمانی که از شوخی و مستی
به دل‌ها داده درس بت‌پرستی
(برگ 14 بیت 238)

شاه چون می‌شنود ملک خورشید مسلمان است، عذر می‌آورد و به زند و پازند قسم یاد می‌کند: که در کیش همه آتش‌پرستان بسی کفر است پیوند مسلمان
دوستان چون بخت ملک خورشید شوریده ایام باز می‌گردند و آنچه گذشته باز می‌گویند. از آن روز به بعد حال ملک خورشید بدتر و دردش افزون‌تر می‌گردد. نصایح دوستان هم بی‌اثر است.

روزی که عشق او فزونی می‌گیرد، بر سر راه معشوق، خانه‌ای حصیری می‌سازد و شکوه می‌کند که:

مسلمانم نه بت دانم نه زَنار
در این شعله چو دوزخ پای بستم
چرا در دوزخ هجرم گرفتار
به جرم آن که من یزدان پرستم
دلی در کفر زلف یار دارم
در این کشور مسلمانی حرام است
مسلمانی کجا؟ ایمان کدام است؟
(برگ 18 بیت 334-338)

دختر شاه بنارس از قصر خود این صدا و شکوه‌ها را می‌شنود و می‌شناسد و عشقش تازه می‌گردد، و راز عشق خود را با تنها غمخوار و کنیزش می‌گوید که:

بت من دین من ایمان من اوست روان من دل من جان من اوست
 از این آتش که اکنون در دل ماست به محشر دود آن خواهد شدن خاست
 (برگ 21 بیت 385)

شب هنگام با ناله های دختر شاه بنارس، پدر آگاه می گردد، از پیرزالی که در قصر دارد راه
 چاره می خواهد. پیرزال می گوید:

شراری افکنم در خرمن او که سوزد خود به خود جان و تن او
 (برگ 23 بیت 467)

پیرزال فردای آن روز دختر را ترغیب می کند به رود بنارس رود. پس از شنای هر روز او را
 پنهانی به منزل می برد و به خاصان حرم دستور می دهد به رسم سوگواران ناله کنند و
 گیسوان بگشایند و شایع کنند:

که دختر را به دریا آب برده چراغ دودمان شاه مرده
 (برگ 24 بیت 478)

و به ملک خورشید خبر می دهند که:

تمّای دلت در آب افتاد نهال شعلۀ خامش، ثمر داد
 (برگ 29 بیت 577)

ملک خورشید با شنیدن خبر، تمام وجودش سستی می گیرد و چون موجی می شکند، به
 دریا می رود و پس از راز و نیاز با معشوق،

چو آتش خویش را در آب انداخت وجود خاکیان چون باد بگداخت
 تن جان پرورش جان را بحل کرد ز خود تا حشر جانان را خجل کرد
 (برگ 30 بیت 590-591)

هرکس این خبر را می شنود، می گیرد، دوستان از غرق شدن او اطلاع می یابند و به جست
 وجوی پیکر بی جان او می روند، اما بی فایده است.

شب هنگام دختر شاه بنارس به هوای شنیدن صدای ملک خورشید از نی بست بر بام قصر
 می رود، ولی هیچ صدایی نمی شنود. از کنیز علّت نبودن وی را می پرسد. او هیچ نمی گوید و
 تنها می گیرد. فردای آن روز چون قصد رفتن به رود بنارس می کند، از کنار نی بست می گذرد
 ولی خانه را از یار خالی می یابد.

چو مینایی که بر سنگ آید از دست دل چون شیشه اش یکباره بشکست
 (برگ 35 بیت 698)

چون یکی از آن میانه فریاد می‌زند که «به دریای بقا شد قطره واصل» و درمی‌یابد که یارش مرده است، گیسوان را چنگ می‌زند و به سختی می‌خروشد و بی‌تاب می‌شود. چون از زبان کنیز می‌شنود که ملک خورشید در آب غرق شده است می‌گوید:

به آب افتاد آتش‌پاره من به جز مردن چه باشد چاره من

(برگ 37 بیت 750)

و آن‌گاه خود را در آب می‌افکند.

مردم شهر و پدر و مادر همگی سوگواری می‌کنند. غواصان نیز نشانی از وی نمی‌یابند تا آن که شب چهارم، مردم بنارس شاهد دو جسد هستند که به آرامی کنار هم خفته‌اند.

ز ساحل اشک مردم جوش برداشت فلک را موج چون بر دوش برداشت
ز بس موی معبر شد پریشان بنارس شد ریاض سنبلستان
(برگ 41 بیت 824-825)

آن دو را به آیین در دخمه‌ای به خاک می‌سپارند و مزارشان زیارتگاه عاشقان می‌شود.
هنوز آنجا گلی کز خاک روید شود مجنون اگر لیلش بوید
به جای لاله‌های دردناکش جهد فواره‌های خون ز خاکش
(برگ 43 بیت 867-868)

6. عناصر داستان

1-6. کنش

کنش یا عمل داستانی (action) باعث گسترش پیرنگ و «نمایاندن» شخصیت می‌گردد.

کنش‌های داستانی در این داستان عبارتند از:

1. ورود ملک خورشید به بنارس؛
2. دیدار رویاروی ملک خورشید و دختر شاه بنارس و عشق آن‌ها به هم؛
3. آگاهی دوستان ملک خورشید از عشق او؛
4. زاری و ضعف بدنی ملک خورشید؛
5. نشستن خورشید بر نی بست معشوق و دیدار با دختر شاه بنارس؛
6. گفت‌وگو میان عشاق و بستن پیمان عشق؛
7. خواستگاری دوستان ملک خورشید از پدر و دختر شاه بنارس و پاسخ منفی او؛
8. بدتر شدن حال ملک خورشید؛

9. اعتکاف در نی بست و شکوه و شکایت از معشوق؛
 10. آگاهی پدر معشوق و چاره خواهی از پیر زال؛
 11. شایع کردن خبر مرگ دروغین دختر شاه بنارس؛
 12. به آب انداختن ملک خورشید خود را با شنیدن خبر دروغین مرگ عاشق؛
 13. آگاهی دختر شاه بنارس از غرق شدن عاشق و بی‌تابی؛
 14. به آب افکندن معشوق خود را؛
 15. یافتن غواصان آن‌ها را در آغوش هم؛
 16. خاک سپاری در دخمه و زیارتگاه کردن مزار عشاق.
- کنش‌های شانزده‌گانه داستان اغلب در جهت نمایاندن شدت عشق عاشق و معشوق به یکدیگر است. کنش اصلی داستان دیدار رویاروی این دو و آغاز عشق آن‌هاست. با توصیف شاعر اولین نگاه، اولین جرعه از سوی دختر شاه بنارس است.
- نگه در چشم مستش آب گردید گهر عقد گهر را رشته ببرید
(برگ 6 بیت 75)

پس از آن، نیرنگ پیر زال و خیر دروغین مرگ عاشق است که به مرگ هر دو منجر می‌گردد. دادن خبر دروغین مرگ معشوق مضمون و بُن‌مایه رایج است. همچون حکیم در داستان سلامان و اِسال که به دسیسه‌ای عشق سلامان را از اِسال به ستاره زهره منتقل می‌کند؛ یا خسرو که خبر مرگ دروغین شیرین را شایع می‌کند تا رقیبش فرهاد بی‌نوا را از سر راه بردارد. در داستان خسرو و شیرین به مناسبت محل کار فرهاد که کوه است، فرهاد خود را از کوه سرنگون می‌کند، و در داستان سلامان و اِسال عشاق به آتش می‌روند و البته به دسیسه حکیم تنها سلامان به سلامت از آتش نجات می‌یابد و اِسال می‌سوزد. اما در این داستان عاشق خود را به همان رودی (بنارس) می‌افکند که غسلگاه هر روزه معشوق و محل غرق دروغین اوست.

2-6. وضعیت

وضعیت (situation) مخمسه‌ای است که آدم‌های داستان در آن گرفتار هستند. وضعیت جرعه عشق است. وقتی که دختر شاه بنارس به قصد رفتن به رود بنارس برای غسل صبحگاهی از کنار نی‌بست ملک خورشید می‌گذرد و طبق معمول داستان‌های عاشقانه، ملک خورشید یک دل نه بلکه صد دل عاشق دختر شاه بنارس می‌شود. توصیف اشخاص داستان و ارائه وضعیت،

معارفه یا شرح وضعیت نامیده می‌شود (فرد 1377: 23) پس از این دیدار آغازین است که دلدادگی‌ها و گره افکنی‌ها آغاز می‌گردد و قهرمان، ملک خورشید، در صدد حل وضعیت برمی‌آید.

3-6. گره افکنی

وضعیت، قهرمان داستان را به عمل برمی‌انگیزد. اقدامات ملک خورشید، برای حل وضعیت است که موجب گره افکنی (complication) می‌گردد و وضعیت را بدتر می‌کند. مانع و گره اصلی داستان مذهبی و اعتقادی است. وقتی دوستان ملک خورشید از شاه بنارس دخترش را خواستگاری می‌کنند، شاه می‌گوید:

که در کیش همه آتش پرستان
بسی کفر است پیوند مسلمان
(برگ 15 بیت 257)

مانع این داستان نیز همچون مانع وصال شیخ صنعان با دختر ترسا است. شیخ صنعان باید برای وصال دختر ترسا زنار بندد و خوک‌چرانی کند و قرآن بسوزد. اگر شیخ صنعان در آغاز می‌پذیرد که به خواست‌های معشوق تن در دهد، اما ملک خورشید حاضر نمی‌شود دست از اسلام بردارد و مرگ را ترجیح می‌دهد. کیش دختر ظاهراً زردشتی است؛ زیرا پدر دختر، به زند و پازند قسم یاد می‌کند و به آتشیخانه فارس قسم می‌خورد.

4-6. اوج داستان

اوج داستان (chimax) نقطه عطف کنش داستان است. در این نقطه، قهرمان داستان یا باید عمل کند یا بمیرد، یا موفق شود یا شکست بخورد. عاشق خود را به دریا می‌افکند و غرق می‌شود و معشوق نیز با مرگ عاشق، خود را به دریا می‌افکند. طرفه آن که عاشق و دختر شاه بنارس را در آغوش هم مرده می‌یابند. این اوج یا بحران جایی است که خواننده را به ابراز احساسات و واکنش وا می‌دارد.

یکی از شاعران هندی به نام ملاً سابق بنارسی (1123ق) منظومه‌ای به نام «تأثیر عشق» سروده است که داستانی دل‌انگیز و ظاهراً واقعی دارد:

«در بنارس مسجدی است که در آن دو قبر معروف به عاشق و معشوق قرار دارد و این مسجد نیز به همین نام شهرت دارد. داستان این دو دل‌داده چنان است که روزی معشوق کفش خود را در رود گنگ می‌اندازد و از عاشق می‌خواهد که اگر در عشق خود صادق است در

آب رفته و کفش وی را بیاورد. عاشق برای آوردن کفش در آب به جستجو می‌پردازد و غرق می‌گردد. معشوق با دیدن این منظره، بی‌تابانه خود را در آب می‌اندازد و غرق می‌شود. مردم نعل هر دو را درحالی که در آغوش هم فرورفته‌اند از آب بیرون می‌آورند.» (غروی 1349: 61).

5-6. گره‌گشایی

پس از این اوج، گره‌گشایی (resolution) آغاز می‌شود. اکنون باید سرنوشت ملک خورشید روشن شود. در این داستان نیز وقتی غواصان به جست‌وجوی دختر شاه بنارس هستند. در شب چهارم دو جسد را می‌بینند که گویی در آغوش هم خفته‌اند. پدر معشوق این را از اعجاز عشق برمی‌شمرد:

یقین دانست کز اعجاز عشق است چنین تندی ز کوک ساز عشق است
(برگ 42 بیت 843)

پس آن دو را به آیین در دخمه‌ای به خاک می‌سپرند و گورشان زیارتگاه می‌شود.
هنوز آن جا گلی کز خاک روید شود مجنون اگر لیلش بوید
(برگ 43 بیت 867)

چنین حوادثی در داستان‌های هندی کم نیست. در داستان‌های عاشقانه هندی صحنه‌های غم‌انگیز، شگفت‌آور و اعجاب‌انگیز، فراوان است. زیارتگاه‌شدن گور عشاق نیز از مضامین رایج منظومه‌های عاشقانه است؛ چنان‌که پس از مرگ ورقه و گلشاه نیز گور آنان زیارتگاه اهل دل می‌شود. در داستان هیر و رانجه‌ها نیز چنین است.

خودکشی و خودسوزی عشاق در مرگ همدیگر رسمی رایج میان هندوان است و از آن به سستی یاد می‌شود. رسم چنان بود که در هند قدیم وقتی دامادی در جوانی می‌مرد، عروس خود را در آتش می‌افکند تا این‌گونه وفاداری خود را به وی اعلام دارد. در زبان فارسی چندین منظومه به نام «ستی‌نامه» وجود دارد که مضمون آن خودسوزی معشوق پس از مرگ عاشق است. معروف‌ترین آن‌ها سوزو گداز نوعی خبوشانی است (رک. انوشه، 1380 ذیل سستی‌نامه).

6-6. روایت

مایکل تولان (اخوت 10:1370) روایت را توالی ملموسی از حوادثی می‌داند که به صورت غیرتصادفی در کنار هم آمده‌اند. وی پنج ویژگی برای روایت قائل است:

1. مصنوعی بودن: زبان، بیان، نوع تشبیهات و تعابیر داستان همگی تصنعی است. طرح داستان معلوم و از پیش ساخته است و هیچ نوآوری در حوادث دیده نمی‌شود.
2. تکراری بودن: سیر روایت داستان مشخص است. آغاز و پایان داستان طبق سنت‌های داستان عاشقانه است. داستان‌های عاشقانه معمولاً دو پایان بیشتر ندارند؛ یا مرگ عشاق یا وصال آنان. کنش‌های شانزده‌گانه نیز با اندک اختلافی در تمام داستان‌های عاشقانه دیده می‌شود.
3. راوی واحد: راوی تنها خود شاعر است.
4. جابه‌جایی روایت: راوی بی‌آن که اجزای روایت را جابه‌جا کند آن را ادامه و پایان می‌دهد.

6-7. شخصیت

ملک خورشید شخصیت اصلی یا قهرمان داستان است. این شخصیت قراردادی و نماینده تام و تمام تیپ خود است. این شخصیت نمادین نیز است؛ زیرا مظهر عشقی راستین و پایدار است. تمامی اشخاص طبق معمول داستان‌های سنتی ایستا هستند و هیچ نوع تحول روحی در مراحل داستان برای آنان رخ نمی‌دهد. شخصیت‌ها ساده و تک بعدی هستند. پیچیدگی رفتاری در هیچ کدام از آن‌ها دیده نمی‌شود.

معشوق از خاندان شاهی و شاهزاده است؛ مثل اغلب داستان‌های عاشقانه که عشق از خاندان شاهی آغاز می‌شود.

ضد قهرمان در این داستان، پادشاه بنارس است که به معاونت و راهنمایی دایه حيله‌گر، قهرمان را به خودکشی وامی‌دارد.

نتیجه‌گیری

داستان‌های عاشقانه که بسط‌یافته شعر غنایی فارسی است، بازتاب وسیعی در ادب فارسی داشته است. این منظومه‌ها از طریق امیر خسرو دهلوی با نظیره پردازی از آثار نظامی به شبه‌قاره هند نفوذ پیدا می‌کند و تعداد زیادی از شاعران آن خطه به نظم داستان‌های عاشقانه روی می‌آورند.

یکی از این منظومه‌ها، داستان «ملک خورشید و معشوق بنارس» است. این منظومه که تاکنون چاپ نشده، داستان عشق عفیف جوانی اصفهانی ساکن بنارس به نام «ملک خورشید» را به «دختر شاه بنارس» به تصویر می‌کشد که سرانجام به مرگ عشاق و غرق شدن آن‌ها در دریا ختم می‌شود.

سراینده داستان ملا محمد خطای شوشتری است. یکی از فهرست‌نگاران گمان کرده است منظومه از آن خواجه حسن دهلوی (650-738) باشد که این انتساب درست نیست؛ زیرا سبک اثر به آثار حسن دهلوی نزدیک نیست. فهرست‌نگار این اثر را با «عشق‌نامه» از حسن دهلوی اشتباه کرده است؛ درحالی که حتی تعداد ابیات این دو منظومه تفاوت چشمگیری دارد.

مضمون اصلی داستان به سستی‌نامه‌های رایج در هند شباهت دارد که معشوق پس از مرگ عاشق خودسوزی می‌کند با این تفاوت که در این اثر عاشق خود را به دریا می‌افکند. از این حیث با داستان «تأثیر عشق» اثر ملاسابق بنارسی شباهت می‌یابد. وجود مانع مذهبی برای وصال عشاق، داستان را به شیخ صنعان و دختر ترسا نزدیک می‌کند، همچنین از خلال منظومه می‌توان به برخی آداب هندوان چون غسل صبحگاهی پی‌برد. بن‌مایه‌هایی چون دادن خبر دروغین مرگ عاشق، تأثیرپذیری آن را از داستان شیرین و فرهاد می‌رساند و بر آوردن مزار بر گور عشاق همچون پایان داستان ورقه و گلشاه عیوقی است.

سبک و سیاق داستان نشان می‌دهد شاعر از سرایندهگان نام‌آور روزگار خود بوده است که تحت تأثیر شیوه هندی سعی در مضمون‌سازی و مضمون‌آفرینی دارد. تأثیر زبان عامه در اثر مشخص است و گاه لغزش‌های زبانی و وزنی در اشعار دیده می‌شود.

با بررسی این داستان کهن و انطباق آن باعناصر داستانی جدید می‌توان دریافت که این عناصر، به‌رغم نظر کسانی که انطباق این عناصر را با داستان‌های کهن، کاری ناممکن می‌دانند، قابل انطباق است. این داستان دارای شانزده کنش است که دو کنش آن اصلی و بقیه فرعی است. پس از وضعیت رویارویی عشاق، گره اصلی داستان که مانعی مذهبی است، شکل می‌گیرد و در نقطه اوج داستان، عشاق با دسیسه پیر زال و پادشاه، در دریا غرق می‌شوند.

همچنین سه خصیصه از چهار خصیصه روایت (مصنوعی بودن، تکراری بودن، راوی واحد) در داستان دیده می‌شود و تنها اصل جابه‌جایی دیده نمی‌شود. شخصیت‌های داستان ایستا، نمادین، ساده و تک‌بعدی هستند.

منابع

- اخوت، احمد. 1371. دستور زبان داستان. اصفهان: نشر فردا.
- افشار، ایرج. 1361-1371. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک. مشهد: آستان قدس.
- انوشه، حسن. 1380. دانشنامه ادب فارسی (7 جلد). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد.
- بورگل، ی. ک. 1374. «منظومه عاشقانه». نشر دانش، سال یازدهم، ش 6. ترجمه فرزانه طاهری: 19.
- دانش پژوه، محمدتقی. 1348-1363. فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران. دانشگاه تهران.
- دوبروئین، ج. ت. ث. 1382. «ادبیات داستانی در ایران زمین». مقالات دانشنامه ایرانیکا (سبک‌های سنتی). تهران: امیرکبیر.
- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، حدیقه‌الشعرا (3 جلد)، به تصحیح عبدالحسین نوابی، تهران، زرین، چاپ اول، 1364-1366.
- ذوالفقاری، حسن. 1374. منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی. تهران: نیما.
- شاهد، محمد اقبال. 1376. «جام جهان‌نما: سیاحت‌نامه هندوستان». نامه پارسی. سال دوم، ش سوم، پاییز. ص 256-261.
- شوشتری، میرعلی‌الطیف خان. 1363. تحفه‌العالم، به تصحیح صمد موحد، تهران، طهوری، چ 1.
- صدیقی، طاهره. 1377. داستان‌سرایی فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- صفا، ذبیح‌الله. 1371. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
- عابدی، سید امیر حسن. 1965. «مثنوی بحر وصال». مجله معاصر. پتته.
- عرفانی، عبدالحمید. 1340. داستان‌های عشقی پاکستان. تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا.
- غروی، مهدی. 1349. «افسانه‌های عشقی هند باستان، اقوام هند و اروپایی». هنر و مردم، ش 96 و 97: 60-67.
- فرد، رضا. 1377. فنون آموش داستان کوتاه. تهران: امیرکبیر.
- نفیسی، سعید. 1363. تاریخ نظم و نشر. تهران: فروغی.
- نوشاهی، عارف. «ملاخطای شوشتری». تحقیقات اسلامی. سال چهارم، ش 1 و 2.